

هندوچین (در حومه شهر سایگون) به دنیا آمد. پدر وی Henri Donnadieu ریاضیات درس می داد و برای خودش در تانکین و کوچین چین و کشور کامبوج شغلی به دست آورد. اما مارگریت که از نام خانوادگی اش خوشش نمی آمد، آن را با نام دهکده‌یی در جنوب غربی فرانسه که زادگاه اجداد پدری اش بود عوض کرد. هنگامی که پدرش به علت بیماری به کشورش فرانسه بازگردانده شد، همسر وی Marie Legrand که در مزرعه‌یی در Picardy به دنیا آمده بود تصمیم گرفت تا با ۲ پسر و مارگریت کوچولوی ۴ ساله‌اش در شبه جزیره هندوچین بماند.

در اینجا نیز شخصیتی اصلی در زندگی و کار مارگریت وجود دارد و آن مادر - نماد است؛ مادر - نماد ۳۰ سال بعد در رمان «عاشق» یافت می شود. مادر - نمادی که همواره صداقت، شجاعت و سرسختی اش به حدی می رسد که در انتخاب‌ها و پیش داوری‌هایش احساس پوچی دیده می شود؛ شخصی مورد علاقه و تنفر، مورد احترام و خوار شده. دوراس می نویسد: «آن دختر روستایی، آن قدر در درس‌هایش موفق شده بود که والدین اش به او اجازه دادند تا زمان اخذ مدرک دبیرستان به تحصیلات اش ادامه دهد». بعد از آن او در دهکده‌یی واقع در شمال فرانسه یک خانم معلم شده بود. وی در سال ۱۸۹۹ بعضی یکشنبه‌ها جلوی پوستره‌های تبلیغاتی مستعمراتی ساختمان شهرداری خیال پردازی می کرد. روی آن پوسترها نوشته شده بود: «به همه جوان‌ها! به مستعمرات بروید که در آن جا ثروت کلانی در انتظار شماست.»

در زیر سایه درخت موزی که از سنگینی میوه‌اش شکم داده بود زوجی مهاجرنشین که لباس سفید بر تن داشتند نشسته بر صندلی نئویی به عقب و جلو تاب می خوردند در حالی که تمام بومی‌های دوروبرشان سخت مشغول کار بودند و لبخند می زدند. آن خانم با معلمی ازدواج کرد که مثل خودش داشت از بی تالی می مرد و همچنین طعمه نوشته‌های مرموز پیر لوتی^۱ Pierre Loti شده بود.

اکنون که مادرش یک بیوه شده بود فرانسه درس می داد و برای این که از عهده هزینه تحصیل بچه‌هایش برآید در یکی از سینماها پیاپی می زد تا زمانی که تلاش کرد قطعه زمینی را در کامبوج به دست آورد و آن را آباد کند. اما ساده لوحی بیش از حد او در پی بردن به فساد اداره جات و درک این که بدون معاملات زیرمیزی او به هیچ زمینی دست نخواهد یافت باعث شد که تمام پس اندازش را از دست داده و ورشکسته شود. در این شرایط او بیهوده تلاش می کرد تا جهت محافظت از شالیزار برنج اش در مقابل تجاوز هر ساله دریا چند سد بسازد.

زندگی

و مرگ

مارگریت دوراس

ترجمه پیمان و پدرام هاشمی نسب

مارگریت دوراس در سوم مارس ۱۹۹۶ در پاریس درگذشت. این شخصیت برجسته در طول دوران زندگی اش و حتی تا آخرین لحظات عمرش در اوج شهرت جهانی باقی ماند. بی شک موقعیت اش را مدیون جدیت و پشتکار خود بود و می گویند که چنین موقعیت ارزشمندی را محفوظ نگه دارد.

او نوشت: «بین ۱۸ تا ۲۵ سالگی ام بود که یک دفعه چهره‌ام تغییر کرد. یک تغییر سن ناگهانی با حالتی که در تمام صورتم پخش شد. از همان موقع تا به حال چهره من به همین حالت باقی مانده است. قیافه من این طور بوده و هنوز هم نسبتاً از آن چه که بوده پیرتر شده است. پوست صورتم ترک خورده و کاملاً چروکیده شده، اما چهره‌ام شکسته نشده است. هنوز آن وضعیت قبلی را دارد، اما چهره‌ام در کل از بین رفته است.»

«فنا برای مارگریت که از رمان‌ها، نمایشنامه‌ها و فیلم‌هایش همچون آینه‌یی برای آندپیشین به خودش بهره می گیرد یک لغت کلیدی و مهم است. او آن قدر خودش را وابسته به کارش می داند که دیگر نمی داند چه چیز واقعیت شخصی و چه چیز ادبیات داستانی است. او قانون ظالمانه نابودی را به سختی تحمل می کند؛ عشق، مرگ و زندگی با شخصیت‌های او سازگاری دارند. شور و نشاط و استعدادش آن چنان است که به مدد آن‌ها به انگیزه‌های پایدار شغف دست می یابد.

او در سال ۱۹۱۴ چند هفته قبل از شروع جنگ جهانی اول در Gia Dinh واقع در شبه جزیره

یک روز، هنگامی که هنوز خیلی پیر نشده بود، در ورودی یک مکان عمومی مردی پیش من آمد و خودش را معرفی کرد و گفت: مدت زیادی است که شما را می شناسم. همه می گویند هنگام جوانی شما خانمی زیبا بودید، اما من می گویم که شما زیباتر از زمان جوانی تان هستید. من چهره کنونی شما را نسبت به یک خانم جوان بیشتر می پسندم.»

این‌ها اولین جملات رمان «عاشق» است، رمانی که در سال ۱۹۸۴ نه تنها مشهورترین جایزه ادبی فرانسه گنکور Goncourt را از آن خود کرد، بلکه تقریباً ۳۰۰ میلیون جلد از آن چاپ شده و با ترجمه به چهل زبان موقعیتی جهانی را کسب کرد. ساخته شدن فیلمی از روی این رمان به کارگردانی ژان ژاک آنو Jean Anou Jacques Annaud این اثر را ماندگارتر ساخت. رمان او حالت شگفت‌انگیزی همانند داستان زندگی اش داشت؛ ظرافت طبع محسوس و تکان دهنده خانمی جوان در سال‌های جنگ به سمت ناخشنودی کنایه آمیز و نگاه خیره و مودبانه شیطان مقدس و امروزی، به همراه چشمان تحریک آمیزی که از پشت شیشه ضخیم عینک اش خصمانه نگاه می کند.

لوموند یک روز پس از مرگ دوراس؟

بین خواست‌های قلبی دوراس هیچ مرزی

وجود ندارد و اهمیتی هم

ندارد که این خواست‌ها

ضد و قیض باشند، حتی از نظر

وی هیچ حد و مرزی

بین رمان، تئاتر،

سینما و روزنامه‌نگاری نیست.

هنگامی که مارگریت

Whole Days in the Trees

را در ۱۹۵۴

می‌نویسد آن را به کتاب،

نمایش و فیلم

تبدیل می‌کند

می‌کند، و یا جرات می‌کند Sublime, Sublime^۲ necessarily را به عنوان قتل کودکی که در رودخانه‌یی در کوه‌ساران وژ غرق شده است توصیف کند. این حادثه منجر به نگارش آثار بسیاری در دهه هشتاد شد. وی به جای فرضیات قانونی با در نظر گرفتن فرضیات ادبی Christine Vuillemin را مادری قاتل می‌پندارد. پس از روایت شرح حال گونه و سرشار از واقع‌نگری که در آن از دوران کودکی و جوانی‌اش در شبه جزیره هندوچین می‌گوید (The Sea Wall, ۱۹۵۰)، به نظر می‌رسد که به سراغ کارهای نابویایی می‌رود که در آن‌ها شخصیت‌ها در گریز از تنهایی خود هستند تا بتوانند از طریق عشق مطلق (The Ravishing of Lol Stani of ۱۹۶۶ و The Vice Consul و جنایت یا جنون Moderato Cantabile ۱۹۵۸) زندگی‌شان را هدیفمند کنند. این زن قهرمانان داستان‌ها که قادر به برقراری ارتباط صحیح نیستند، زندگی می‌کنند بی‌آن‌که بدانند چرا اما در انتظار چیزی هستند که در دنیا پدیدار گردد و به آن‌ها برسد. ظاهراً گفت‌وگوهای بی‌محتوا بیانگر این آرزوی برآورده نشده است (۱۹۶۲ Afternoon of Monsieur Andosmas)، حکایت از «این موقیعت‌های گریزناپذیر و مبهم» دارد (۱۹۶۹ Destroy, She Said)، و یا از شخصیت‌هایی سخن می‌گوید که «دچار نقص ذاتی و مهلکه» هستند (۱۹۸۳ The Malady of Death).

ایسین نویسنده با نگارش دواثر (The North China Lover ۱۹۹۱) و (The Lover) به دهه‌سی در شبه جزیره هندوچین بازمی‌گردد تا برای ما عیناً از شدت انبساط خاطر از اندوه مرگ و همچنین از میل تازه و همیشگی نویسنده‌ی بگوید. وی اثر (۱۹۹۲ Yann Andrea Steiner) را بسه آخرین بار و دل‌باخته‌اش تقدیم کرد؛ مرد جوانی که از ده سال قبل از فوت مارگریت با او زندگی کرد. در کل، مجموعه آثار او شامل ۴۰ رمان و ۱۲ نمایشنامه و فیلم‌هایی می‌شود که یا آن‌ها را کارگردانی کرده و یا متن فیلم‌نامه آن‌ها را نوشته است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. Pierre Loti: افسر نیروی دریایی و نویسنده رمان‌های امپرسیونیستی. شهرت او به خاطر شرح وقایعی است که در سرزمین‌های عجیب و غریب اتفاق افتاده است.
۲. Hiroshima Mon Amour: این فیلم به کارگردانی Alain Resnais بر اساس فیلم‌نامه و دیالوگ‌های مارگریت دوراس (سال ۱۹۵۹) ساخته شده است.
۳. Sublime, Necessarily, Sublime: بنابر گفته دوراس این عبارت ایما و اشاره‌ی است که مادر هنگام قربانی کردن Grégory کوچک‌اش انجام می‌دهد.

می‌فروشد. وی همچنین اثر Ménage à Trios را با همبازی ایتلم و دیونیس ماسکواو Dionys Mascolo می‌نویسد. در سی‌سالگی‌اش که دوران تغییر و تحول بعد از جنگ است، بین روشنفکران پاریس به عنوان چهره‌یی مطرح معرفی می‌گردد و در سن زرمین پره همسایه سارتر می‌شود.

روز بعد از مرگش برتران پیرو Bertrand Poirot روزنامه‌نگار و عضو فرهنگستان، در نشریه لوموند نوشت: مارگریت ریز اندام و با عینک بزرگ، با جسارت و شهامت، با بی‌توجهی به محدودیت‌ها و دل‌به‌دریا زدن درگیر مسائل سیاسی شد و به مسائل روزمره زندگی پرداخت و گرایش‌اش به کمونیسم فقط به خاطر نشان دادن نفرت و انزجارش از آن بود.

هیچ مرزی برای دوراس معنا ندارد. هیچ مرزی بین خواست‌های قلبی وجود ندارد و اهمیتی ندارد که این خواست‌ها ضدوقیض باشند حتی از نظر وی هیچ حد و مرزی بین رمان، تئاتر، سینما و روزنامه‌نگاری نیست. هنگامی که مارگریت اثر Whole Days in the Trees (۱۹۵۴) را می‌نویسد، آن را به یک کتاب، یک نمایشنامه و یک فیلم تبدیل می‌کند.

او فقط در یک امر استاد است و آن هم نویسنده‌ی است. او با کنار هم گذاشتن لغات خاص و صحیح روی کاغذ جملات زیبایی می‌سازد. چه کسی از این بیشتر می‌سی‌خواهد؟ وی همان‌طور که یک هنرمند مرواریدهایش را به رشته می‌کشد، هجاها را زنجیروار به هم متصل کرده و احساساتش را با نوشتن بیان می‌کند. تجربه کردن کتاب‌هایش همچون فیلم‌هایی که می‌سازد فقط از طریق حس بینایی کامل نمی‌شوند بلکه نیازمند حس شنوایی نیز هست. تعجبی ندارد که او هیروشیما و عشق من Hiroshima و Mon Amour را با هم تلفیق

دوراس با همان عزم و اراده راسخی که مادرش در کارکردن در مزارع شبه جزیره هندوچین و بعدها در شراب‌سازی و دامداری در فرانسه نشان می‌داد شروع به نوشتن کرد اما با ساده‌لوحی کمتر و از همه مهم‌تر با موفقیتی بیشتر، نمی‌توان انکار کرد که منش و عشق شدید به زندگی را که از مادرش به ارث برده بود، مناسب نوشتن رمان بود تا این که در خور کشت‌درج و عمل آوردن انگور باشد.

نگارش اولین رمان (Impudents ۱۹۴۲) و همچنین چاپ اثر بعدی‌اش (La Vie Tranquille) نشانگر تأثیر گرفتن دوراس از ریموند کوئن بود و به هنگام چاپ رمان The Sea Wall این تأثیر واضح‌تر و آشکارتر شد. این اثر که یکی از رمان‌های برگزیده اوست نتوانست جایزه نقدی گنکور را از آن خود سازد. ظاهراً از دست دادن این جایزه به خاطر گرایش‌های کمونیستی دوراس بوده است. دوراس که در ۱۸ سالگی برای درس خواندن به فرانسه آمده بود از قبل مشغله‌های بسیاری داشت؛ اخذ مدرک دانشگاهی در رشته حقوق و سمتی در وزارت مهاجرنشینان؛ در سال ۱۹۳۹ با روبرت آنتلم Robert Antelme شاعر ازدواج کرد و در سال ۱۹۴۲ نوزادش سقط شد؛ پاریس در اشغال دشمن و گروه‌های مقاومت؛ همسرش به همراه خواهر شوهرش به نام Maries Laure دستگیر شدند. آنتلم که قرار بود زنده بماند توسط فرانسوا میتران Francois Mitterrand برگردانده می‌شود. میتران مارگریت را به گروه‌های مقاومت معرفی می‌کند.

بعد از جنگ، دوراس به حزب کمونیست فرانسه ملحق می‌شود اما در سال ۱۹۵۰ بعد از بحران پراگ حزب را ترک می‌کند. او در این زمان از خود اثری چاپ نمی‌کند در عوض نسخه‌های چاپ شده اومانیته را

روزنه‌ای به احساس و اندیشه یک زن جوان

نگاهی به «عاشق» Amante

رمانی از مارگریت دوراس

سخن بر سر زمانی عاشقانه است، از آن دسته که زنان را مجذوب و مردان را کمی عصبانی می‌کند، شاید به این دلیل که تمامی داستان از دید شخصیت اول زن آن روایت می‌شود و دورادور از مرد در آن صحبت به میان می‌آید، بدون پی‌بردن به آن چه که می‌اندیشد و احساس می‌کند. این که در سراسر داستان احساسات و اندیشه‌های زنی انعکاس می‌یابند بسیار منطقی است چرا که داستان براساس زندگی شخصی نویسنده پی‌ریزی شده است.

داستان حول رابطه عاشقانه دخترکی پانزده ساله از پدرومادری فرانسوی و بازرگان چینی بیست و پنج ساله در هندوچین دور می‌زند.

اندیشه‌های خانواده دختر جوان در داستان به خوبی تشریح می‌شود. آنان موافق نیستند که دختر

نوشته ماریسه لا باریوس د مورگیا

Marisela Barrios de Murgula

ترجمه رامین مولایی

جوان‌شان با مردی بسیار بزرگتر از خودش که سفیدپوست هم نیست رابطه داشته باشد.

شخصیت اصلی داستان از خانواده‌اش با ما بسیار سخن می‌گوید و به تشریح نقاطی می‌پردازد که در آن زندگی می‌کرده، به علاوه بسیار جالب است که بیشتر مواقع راجع به خود از نقطه نظر دیگران صحبت می‌کند و به این ترتیب به توصیف خویش می‌پردازد و همین نکته ما را به سوی این فکر سوق می‌دهد که آیا او واقعاً همان بوده که می‌گفتند یا این که مایل بوده که از سوی سایرین آن‌گونه تصویر شود؟

ارتباط بین دختر جوان و معشوق او بسیار منطقی است. خواننده کاملاً و به خوبی می‌تواند صحنه‌هایی را مجسم کند که در آن مرد هر بار شدیدتر از پیش عاشق را به سوی خود جذب و جلب می‌کند و نیز تقصیر او را در

عشق به دخترک، آشکار می‌سازد. آن‌ها عصرها ساعتی را با هم در اتاقی می‌گذرانند و فضای اتاق از میان پنجره‌یی دیده می‌شود.

دوراس به یاری توصیف‌هایش از خیابان‌های شهر، وسایل نقلیه، کرجی‌های حمل‌ونقل اتومبیل‌ها بر روی رودخانه، لیموزین، سروصناها و رایحه‌هایی که به مشام می‌رسند، تصویر واضح و روشنی را برای ما می‌سازد.

همچنین با مجموعه‌یی از تفکرات و احساسات قوی و منسجم روبه‌رو می‌گردیم، نه فقط نیازی که دختر جوان به محبت و نوازش از سوی مرد احساس می‌کند، بلکه از احساسات او نسبت به مادر و برادرانش آگاه می‌شویم. اندیشه‌ها و حالاتی که گاه در مخیله ما نیز حضور دارند و به نظر می‌آیند.

□ □ □

نویسنده در سال ۱۹۱۴ در هندوچین متولد می‌شود. در ۱۸ سالگی به فرانسه می‌رود جایی که به تحصیل حقوق و علوم سیاسی می‌پردازد. در تمام زندگی خودش را با واسطه نویسنده‌گی، سینما و تئاتر بیان و تشریح می‌کند. او بیست و یک سالگی از مشهورترین آن‌ها رمان «عاشق» است که از میان دیگر آثارش موفق به دریافت جایزه گنکور Premio Goncourt می‌شود. وی در سوم ماه مارس سال ۱۹۹۶ و در سن ۸۱ سالگی دنیا را بدرود می‌گوید.

ترجمه هدیه کیانی فرد

مجموعه آثار دوراس

- آبان، سابانا، داوید، ۱۹۷۰، ABAHN, Sabana, DAVID
- عشق، ۱۹۷۱، L'amour
- موسیقی هندی، ۱۹۷۲، India Song
- حرف‌ها، ۱۹۶۷، Les Parleuses
- سه نمایش، ۱۹۷۵، Three Plays
- سینمای بهشت، ۱۹۷۷، L'Eden Cinema
- کامیون، ۱۹۷۷، Le Camion با ژرار دوپاردیو
- کشتی نایت، ۱۹۷۸، Le Navire Night
- عاشق، ۱۹۸۴، The Lover - L'amant
- درد، ۱۹۸۵
- چشم‌مانی آبی، موی مشکی، ۱۹۸۶، Les Yewx bleux, cheveux Noirs
- امیلی، ل، ۱۹۸۷، Emily.L
- باران تابستانی، ۱۹۹۰، La Pluis d'ete
- Summer Rain
- عاشقی از شمال چین، ۱۹۹۰، L'amont de la Chine du nord
- همین و تمام، ۱۹۹۵

- پل‌های رود سن و ایز، ۱۹۶۰، Les ViaDucs De la Seine et Oise
- ده و نیم شب یک روز تابستانی، ۱۹۶۰، Dix heures en ete demis du soirs
- Ten-Thirty on a Summer night
- غیبتی این چنین طولانی، ۱۹۶۱، Une aussi longue absence
- بعدازظهر آقای آندسماسر، ۱۹۶۲، L'apres-midi de monsieur Andesmas
- شیدایی ل و اشتاین، ۱۹۶۴
- Le ravissement de Lalv.Stein
- The Ravishing of Lalv.Stein
- چهار داستان، ۱۹۶۵، Four Novels
- نایب کنسول، ۱۹۶۶، Le Vice - Consul
- The Vice - Consul
- چهار قطعه، ۱۹۶۷، Three Plays
- عاشق انگلیسی، ۱۹۶۸
- L'amante anglaise
- او می‌گوید، نابود کن، ۱۹۶۸، Destroy, She Said: Detriure dit-elle

- بی‌شرم‌ها، ۱۹۴۲، Les impudents
- زندگی آسوده، ۱۹۴۴، La Vie tranquille
- سدی در برابر اقیانوس آرام، ۱۹۵۰، The Sea
- Wall - Un Barrage Contre lo Pasifique
- ملوانی از خیبرالتار، ۱۹۵۲، The Sailor from gibraltar , Le Marin de Gibraltar
- فیلم، ۱۹۶۶، کارگردانی تونی ریچاردسون، Tony Richardson
- اسبان کوچک تارکینیا، ۱۹۵۲، Little Horses of Tarquinia, Les Petits Cheveaux de Tarquinia
- روزگاری میان درختان، ۱۹۵۴، Days in the Tress, Des Journees entieres dans Les arbres
- باغ گذر، ۱۹۵۵، The Square, Le Square
- Moderato Cantabile، ۱۹۵۸ - فیلم، ۱۹۶۰ - کارگردان پیترو بروک، Peter Brook
- هیروشیما، عشق من، ۱۹۵۹، Hiroshima , mon amour
- فیلمنامه، کارگردان آلن روسنه، Alain Resnais